

سیاوش جمادی

در گرگان تا آنجا که متذکر بوده است در پاره
فریدند که شنای این خود را میراث مکوپ و
منجمی از آن داشتند. خود باقی نهاده
استه گفتند و نوشته اند. فردید والل مسوی
چالع المکتبین و از مسوی دیگر فیلسوف
شناش خود گردند و درباره هیچ کدام تو پرسی
به قدر کفايت طبق کننده نداشتند از آن
تجویه ناشدند. توضیح این گزاره استد که وی
در واپسین سال های عمرش در همه چیزها

مردمه کوئی مادر آن بوده که نسل امروز آن

می دهد و نه ایشان آن گراه از کار فروستاده
می گشاید. لسان افغانی فکری فردیدنیز باور نمود
این ایشان ایشان گفته که آنها این منی نهید
می چو خبندیده بالین ملطفه ایا کلبت
تصترم نایدی خوده مر گونه نضی و ایهان را
پیش ایش خانچ لایخ من گرند منی بر زنید
بل شیوه تسلی از نیز طرفه دی ساقه و خلاقه
بود و آزمده نهاده با شور و شوق خستگی ناید
طالعه می کرد اما اینکه پکوبه جامع دو

حضر مدن تویی همه چیزند و در عین حال
همچ چیزی را ایران می کند ایشان کلر نیز بود

کتاب خوار مغرب زمینه تاریخ راه هزار ماهی
واسور شنیوی چهار یعنی خلی خود نهید

می کند همای تر جانی که جامع همه حکمت
لغه تکرته استه در برایه ایل هنری، مملوی
و علی هم هزار ماهی اعلام اسلام کسته ده
خیره کنندی ایل ایل ایل چرخه که جاورد
است تاخونه ده را مجله کند که مثلا جهان بسی
مازیک و اینی نقش خود را در همه چیز هزاره
مازیک حکم کرد نهاده

وقتی که اسم و صورت نوییه می به نام

ایم ایشان

با خود بینایی بر جهان ملصر = که

غروب و شرقش غیرزدهه مهای یونانی زده و

متغیریک زده استه = خیمه می زند به سو

نمایندیه موجودیت خشک و قرسوزی نیز ایل ایل ایل

این اسم و صورت تدقیق می نهادند که پیش ایشی با

نهایاتی چون فلور عزدگی غیرزده نامستحسن

مکر لعل و نهاردگی، استدراجه گی،

الشوكزگی، دیروزی و لیروزی، مکوسی و

صهیوس، سیروخت و سیزگی و خوبیه داد و

بر ارض و انتظامه ایل دیگر، حکم اسلام همه را

در محکمه غلبی صادر کرده استه حق طریم

که با عرض پیوش، منش اخلاقی فردید را

پاسلوک فکری لو در بونه می نیش نهاده برا

تفکر کو پیش از حکمت پیوشی و قاسمه، نهاده

حال و مقامی داره که با اینه نفس و گذشت از

خود بینایی و سیزگیه بینایی ملازم باند

اینکه در هر صری = خواجه حصر خلده بجزی

و خواجه حسر بشمردانی = اسلام بدن

سیزگیه بینایی پکونه مکن استه توضیح ناید

استه من محضی که در پیداگرشنایی هکل

نخشنین مرتبه اکابر نورگاه مالم استه الکی

لستلابی هرسول، غیر سلامو غیر بینایی، ولاده

قدرت نیجه، جملکی پیشنه تحلیلی و توصیی

محکمی دارند و هیچ یک از تجزیهه من می من دم

نسی زند ایرون او این، گریز از سوزمانی و

میلیت میزه قائم به خود - مثلا به خود فردید

آمروز و حتی هایدگر - مدتی را از لایه دارد

که درست بر خلاف چهت گزیری فردید است

لو بینایی و امروزه هیچ یکه نجوى هر طبق گریز

گریزه سرگویگری هستند که لر خالیه مان

و ایهانی هفت و خشونت بروگرستی با خود

نخست می کند قلمرو این اسر نایانهان، هرگز

که سلطنت که بر فرق عالم و آدم حکم می زند

و در نهی از این گزیری از مثبت سوزه جوان

سلطنه برو فراز سوزه ها اصلیه تمن کند

حتی هایدگر که تقصیر سیاسی اش هر

چهت گیسویی بعضا از مفسران فلاسفه

نقشی تعبین کننده دلکش است می کشد

ما را افلح کند که رهگشای راه و مانی لسان

از سلطنه تکنولوژی و خطره تهیلم زمین است

فردید گزایه هایی مجمل خود را شاه باران و

استدلال تفصیل می بدهد نه با توصیف و فرستاد

و دیدار شناسه و نه به هیچ طریق دیگری

البته در تدریس فلسفه های فلاسفه دیگر،

فردید چنین تبود امانت آنها که به اتفاق خودش

مربوط می شد که گزیر خود را استدلال

لیهانی داشت

مجسم عطا یی که مختاری های ایواه بوده

پس از آن لایل کرد اورده شده را امانت می کند

ملتفه ترند تا بیان فلسفی حقیقی در حد

سبیت و تبریز ترین فلاسفه چیزی نیست که از

ترنی نمی دارد این مقدمه باند

پرتاب دشتم و نهرا به ولیستان شاه مددوم

در زمانی که پیر زنان میز شاه را امانت می کند

و شجاعت دن گشتوت و چون شغلیه مقدمه

است تاغرت و حرمت شسته به مبارزی که

قبل از انقلاب هیلزه بچه نمینه می شدند

در عین این دیگر گوئی احوال، فردید هرگز

می شد

و شد

که ای کلش به چای مانیست و چند اثر دارد
دوم از لاری و طب سری، تمام آثار هنل و مارکس
یه فارسی ترجمه می شوند فردید قابل نگوشن
است که پژوهه چای برشکشین این کام بخش
عدهای از وقت و فکر را بدیر گیری های
لطفی بپرسوده و نایابدر مانیما پوشچ
لبر حسین آریان بور و دیگران تلف کرد
قبط ماختن بین مصموم و خطاکاره نیستم
اما چه درباره خود و چه درباره فردید اجازه
هدید تصور را بازمانی قشتگ لایوشان
لکشم به فرض که زبان فارسی مسوز توان
ترجمه هکل راندش هست درباره گنلی در شرح
ازای شاعره و ممتازه چه باید گفت؟ یه احتمال
قوی فردیدم توافت در این باره کتالوی سرشار
از وی انتهاخی خلاقاته بتویسد فردید مرزمانی
می گوید هرمان، زمان، فلسه نیسته، زمان
لیدنو لوزی استه که اتفاقاً بخ داده استه پس
از این جمله می خواهیم که قلاب خداگلعنی
میلورده استه اتفاقاً باخت شده استه تا
ناگهان برخلاف مفهوم ای پنهانچی که پدنون
انها فردید یک فردید نیسته حوالت تبریزی
پدنون گشتر از خود اگاهی عوض شود مفهم
فردیده زده مضافه به تزد فردید فکلزدن
شود غریزگی به مزدلو چنین بوده **گلسترش**
حوالت مانیزیک غرب بر تمام چنان از ۲ هزار
و ۵۰۰ مسال پیش تاکنون متغیریک نسبتی
است با عالم و آدم و با وجود بنای اقیانوسی
نه چندان توضیح نمیر - اندیشه‌ای شبهه تاریخ
مسنی هایدگر - این نسبت این حوالت و این
پونیزته‌گی بر همهچه زنده فست و
حتی مخالفت با آن تیز غریزه است غریزگی
بسی متغیریک بزدگی و حوالت چنین آمده
است که حتی نساز خوائین و دهنلری مانیز
متغیریک بزده بششد دین حکمتی صرف اعلیزم
به وحی و شهود آن سوی است و حوالات
متغیریکی نه فقط اکنون بل از زمان اش باهره و
معتزله و بعد این بسته فارقی و حتی ملاصدراً
حوالت دل اکلهنه دین حکمتی صرف اعلیزم
پیشاندیش و پسخود بیند اقیانش گردید
حتی محی الدین عربی و ملامرت ایز از این
غیریزگی در اکنون شمشاده و هر یک یه نوبه خود
وک چشم تصوف را کور کر نمادن تاچه و سده
سیارزان سلطانی که قبل از اتفاق بازیم تا
خدن من مسلح و تا کردن غرفه بر فرد مبارزه
می گردندند شکجه می شندند و شجاعته در
این کوهه درد جان می داشند اکن صرف ایا مسجه
قدیشه بر این نگوش تأمل کیم، متوجه همان
خطایی می شویم که گاه یک عکسر هولیستی
باکل بیس و نیز قرایل بیس و افسون می گند
آنچه همان ازنت درباره قضیه سیاسی هایدگر
خطایی بروگاهش می نامد و با خطای سیاسی

عویره‌گی و جلال ال‌احمد
در دوره‌های درخشش - وزیر وقت آموزش و پرورش - جلسه‌ای با سیناریوی چیزی شبیه به
آن تشکیل شد تا به بررسی میان آموزش و پرورش پیر بازدید عنوان جلسه دقیقاً این بود: «بحث در
میان آموزش و پرورش» و در آن بسیاری از معاشران مثل آقای دکتر تسلیمی، دکتر راسخ، دکتر
کارداش، مرحوم جلال ال‌احمد و عده دیگری که آنها اغلب روان‌شناس بودند شرکت داشتند خوب
پنده راهم دعوت کردند. پنده هم به شهادت آقایان طالبی را عنوان گردید که همین مطالب
پاکت گشیده شدن اصل بحث به زمینه‌های دیگری گردید. یکی از این زمینه‌ها غریزه‌گی «بود بعد
مرحوم آل‌احمد به اشاره والقادات من مقالتی را نوشت و غریزه‌گی را مطرح کرد و به این فریب بحث
سطوح در میان آموزش و پرورش به مقاله آل‌احمد انجامید. گرچه آل‌احمد این شهادت را داشت که
به طور تلویحی پگوید غریزه‌گی و عنوان آن از شخص من نیست ولی، به حرسرور این قصیه توائیست
طرح و تعقیب شود. البته غریزه‌گی به آن صورتی که مطرح شد از دید من بی اعتبار است چون من
استنتاج دیگری از آن دارم و همیشه هم منتظر وقت مناسبی بودم که آن را عنوان کنم. فکر می‌کنم
اکنون فرست مناسب برای من به وجود آمده است تا آزادانه عقاید خود را بیان کنم. در گذشته مطرح
کردن این عقاید در دروغ و رونج به دنبال داشت.

نیست ندولت را به چیزی ممکن کرد که قدر از تفاوت از دیدار همه روشناییان مشمول آن می شدند تا دولت جدید را به عرض اعلان کرده بخوبی مصاغب و سیوط و مرکب کند از همین نظر قول بالا این توکلگاهی را می توان دریافت فرمان زمان حکمت و فلسفة نیست زیرا این زمان ایندوژویی است این گزاره پیک گزاره کامل فردیدی است مضمون آن با چیز و کل تفکر فردیده مطلع نشد این از بنای مصالح و اصول لکری لوت است که تفاوت اسلامی و معیق عملی در زمانه ماتنیوش نمی تولد بلطف مگر نیز به خود گذشته انساز جنس عمل و تفاوت نیست فردیده غالباً زایی ها را مثل خود گذشته ای از مراتب آگاهی خود آگاهی و دل آگاهی را با علم این قسمین عنین یافتن و حق یافتن مناظر می داشته نخستین به ساخت علم دو دیگر به ساخت فلسفه و متافیزیک اسلامی و شیوه دیگر به دین و حکمت مندوی والشیانی همینه است این مراتب والشیانی تاریخی همینه این به شایه حوالت تاریخی رقصوی زندگانی به معنای جیر مطلق نیست گرچه تدویش هم نیست مطالعات و اثر آن مهمتر تفاسیر فردیده از اول ای اسلایر و ممتازه گستره و خلاصه پس و کوئالی اول از در تدوین کتابی منتع در این مورد با استثنیه های چون پرسنل خاطر و عالم مندوی توجیه نمی شون کرد سازمانی گوید پروست ہمی کلیت آنچه از او مذکور نهاده ای از چه مطالعه فلسفه غرب و توجهه هکل کلکت و بذری ہابک در راه خود آگاهی اتفاق نداشت از طریق مطالعه فلسفه غرب و توجهه هکل در حالی که صدر تاریخ شرقی ذیل تاریخ فربود او این راضی گفت که چه کسانی ندشتن ترجمه فارسی دکارت را به عنوان ضالعون مسوی از اندیشه ایان آزو در بطن گفتارش بود که ای کاش چنین نمی شده که ای کاش همزمان با وجود مدیریت، مبارقی فکری آن از طریق توجهه امثل فلسفه و افرادی منش و در ایران نیز چون زایسن هر کثرا مخصوصین فنی و علمی، همکل شناسی و گفتنشناسی پیدا می شد. فتنان خود آگاهی خواهور میانه آشنا شدند و فردیده درودی اسلیسی بود که مبارزه سپاهی و قلاب از هر نوعی گرچه به اتفاق مارکس نظر جلطه برتری داشت - گرچه کشانی آن نبود. برای نیل به چنین آزویی که درست یافلسط ہے تزد فردیده سویه ملی و جمعی ملکت شد پاید بالاخره کامپلولی و چون داشته باشد طی هر قدر نیز که در بازارش از گام نول و اندیخت هر بیانی هر کثر علیهم بشدن از خشت اول آغازی کردند از گفتنهای خود فردیده این آزو خوانده می شد

از صورت حال در نیس، «قدیمی از شناسی به تبدیل اجنبی وجود نفس الامری است» و هرای هنگ وجود نشانی ثبت زیر الوتر وجود به شرط لا پیششرط منزد. اینها امری از چند جمله ای از جملات بسیاری مستد که نشان از دلalog می ساخته ای میان ظاهر غرب و حکمت اسلامی گذرنده که در سر پرشور فردیده غوغا می گردند و شروعهای از خود را بر زبانش جاری می ساختند در مقام استند فلسفه نمی توان آن میان که سزا لای فردیده است به اولانی دین کرد اگر چهین نیست که مرشد انتقادی تفکر با کسی تعارف ندارد پس همچ دلایل برای کنمیان چوگانگی فردیده استند و فردیده خلیب وجود سلاره هر چند این دونتش در کلام های مرس اونیز گاه در هم منجذب شدند و این یکی از عوامل بود که مجل خوش متن را ایشل من کرد و وقتی فردیده آگوست کشت یا پرسون را در من می دهد در پیوست آنها بر قت لیکن همین نامه از سخنرانی های پرچاهمی اولین بدهی از سخن به هدف برای نفس اکتوبری قیدیل شدند.

خطنهای امثال فردیده با هدف گرسنگ خدش های که بر خطاطری و زرد آمده بودند تا کنگشان حاکی از گنگش و حق شناسی پاشد هر تفکری، عملی باقیه در خود نهان مارد همچون خول چالوشده در هطری حذف اتفاقاً از تفکر، نه می کل تفکر به نفع فعلیت می سد و مفع لآن عمل نیفت و آن خول حیس شده است از زون براین، نثار القلب می اسیز همدون توجیه و تهییں توهینی تلویزیون تراز اتفاق داشت که فردیده خود فیض آن را برآورد نمی تاند فردیده فلسفه بود اساساً در مقام میانه خود را فلسفه می نسبید در کلام درمن همان قدر از مباحثه از ازدیه وجود می آشد که مرخطنهای یک و پیغمبر - پهلویزه پس از اتفاق از تحریک و ناسازگیری و اغاثل این دورانی تأمل را کنگز است فردیده مندان چشم و گوش و سه راگی ذکر و فکر و حق ایله همی خواهند اتفاق داشت که این اتفاق کش که واصلار کریم بود اما نژاد و این اتفاقات را ایس کریم وارد کرد خطنهای عالیه و اینهادی سخن کوئه کنیم هر غرب به فلسفه این اتفاق احترام می گذرنده و اینجا کسی اصریت به فلسفه نمی دهد که یکی من باشم گرچه بعضی می خواهد هر حکمت احترام یکناردن ولی بندیه می خواهد منظره کنم زمان، زمان حکمت و فلسفه نیست زیرا این زمان ایندوژویی استه بعیت تعلیمات فلسفه در جهان بینی در ایندوژویی

فرمودش نمی کرde که والز می پهودی "واهجهون
دشمنی به دنیا نامهای چون پوپر، دور کرمه،
برگون، و گورجیج بجستان می آنکه پکیزه
هم که شده من آثار این تقدیتمندان را برای
کسانی که صرقابالارادی مؤمنانه به لوگوش
می سوزند باز گفت حمله ای به روشنفکران
ایرانی افزاین نیز فعیل تر است دموکراسی،
روشنفکری، روزنامه خردورزی از ارادی
جمله‌مندانسی و پیونتیوسم - بهبود زده در
خطبه‌های پس از انقلاب - در شماره اخلاق
زشت و ازمانه فردیندند
دموکراسی شاید همان لوح و خلیل بسیاری
مواجه بود بلکه روش‌نفکران غرب بهتر از
ما ویه آهندگ دموکراسی پیشتو و پیش آهرا را
پاکتکنند اما انتقاد فردیدار این نوع تیسته
متاختلت لوها آزادی و دموکراسی، مولاقت با
گوشه‌های فیلسوف شناسی می‌لگام و می‌اعتنای
به آنبوه انسان‌هایی است که گوشه پوسته
سویزگیریته دلستگی به خاک و جیانه نیاز
۴ پول و سرمهنه و شفقت دارتدان این اشان ها
حتی بر حکومتی که ملتشان را به ملت به او
سر داشته‌اند.

غیرزده گی فردید همان قدر به تصریت از
حرجه غریب است می بخواست که این معنای
لویه اپنادلولوی زور تو زونه زیان و لحن فردید
به درستی با آن مر جیعت شفادین تدقیق زد و بر
فراز پرها تسلیم خواهد فرمودگاه آن مرجع
خوبی ای که شکر خدا از مخفظه خیال فردید
چندن فراتر رفته استه همه روشنگری و
از اخذ بیشان، همdest توطنه سهیونیست
و ملسویت شیطانی و فاسدند نیازی نیست
که بگوییم جملاتی از منبع آنچه از عی آید
جزی چون هایل هیتلر کم در زندگان این
منطق در این ساو دی الکتیک های در ایشان
ظاهر دکر و لکسر و این منطق ها را بگیرد
باید تا پور حلال بکی از لین منطق در این
منطق نشانی که هماره به پور سرهودی
چسبیده برود این مسئله را با منطق در این
بور و نور کنم بسرو دی و بور گون بسرو دی و
گور بیچ بسرو دی جمع کننده^(۱)

فریدید در برقه زیده کار فیلسوفان بزرگی چون
کاشتہ هکل، شوپنهاور، مارتور و مانداناو
به بروزه تفہم پیوسٹار تاریخ ادبیش فلسفی
خرابه نو نوع خود گم نظری بود آستانی او
با حکمت اسلامی کنک می کرد غایا توسل
به پوشی از مفاهیم این حکمت، فهم فلاسفه
حرب و اسیل تر کنند مقولات کات نه اعتباری
صریخند و نه خارجی صرفه، لازم کارت به بد
واجد بال وجود جوهر می شود، هرگز کات از
عقل مطلق عقل است نه عقل مطلق، هیبت
کات، علم ما از مشاهدات و مجریات هم هست
ولی هرمه با اولیات، «کلکت می گوید همه
لوبیت و مقولات، زمانی و مکانی هستند و خدا
نمی تواند علت اعمال را شنده، قاهر محکوم به عقل
کلی را کنک ایده می گویند، ضراورت در حدیث
خلق الله آدم علی صورته جانی فتحه و ضمحله و
آدم را عوض می کنند، تفکر تبیه قربانی است
سبت به رازده، دیدگیرانش انتقام می کند

متن، افسون کشند و هوش را پایه و فردیت بر
لین افراد قبول و وضع معادل های اکثر اتفاق و
بسیاری بروای و زمامی فلاسته از شم که نظر او
هم در فلسفه و هم در ادبیات ایران داشته
بود خوش از معادل های که افراد از آنها خواسته
بودند از این ایجاده سر برآمد و این معرفت
خودش را بیرون گذاشتند و نویس فریبا کاری عالیه و به قول
میراث عالی از این ایجاده بود؟ خبتو خوش اتفاق
و از حد خود خارج می کند تا اینجا اینها را باخت
ش شخصی من توان این فرضیه را
بید خواهد دین توکلکی پیش از
آن چنان جو اید که حکمی خواهد
دان اتفاق ایجاده سر برآسان و زمان
و من بیسند آن شکلی که پنهان
از دیدی خداگذشتی، نفس و اتفاق
و زمان و زمان را از فراز فرو نگرد
با اطراح منظر نگاری توسط نیجه
به شرکت در دروغی صدعا هزار
ساله من هم من شود منظر نگاری
Perspektivismus) توجه
پیش از هکلیسم و لورن مارکس
بنامی مخت و استوار ایجاد
من کند و بده ماوس هر ستد ته چین
لست که نام توجه این حکم را که
اسن در اسلام نهادگذشت
ایه سبز گردید باشد مقداری داشت
نیز گویی محدودیت فهم آدمی
است این حکم نه اینه منزل
گویانی واقعیتی مسلم است هم
زبان را بخواهد گز که فلسفه داشت
چیرهست ایست و قدری فراگیر نشده را توجه
فلسفه ای ایجادین سخن من گوید که بر
فلان میزد و وقتی که فلشن خود را در احاطه
پیک تک می بیند و پویشی که آدمی در این حال
مارده نه یافته معجزه هایی چشم چاندن
بلی رفاقت حال خویش به گاه هنر ایستادگی
Instandigkeit) در احاطه نگیرین کل
است توجه و از Angst به خرس آگاهی که
پادگار به پادگانی فردید که می سند که
تفسیر های دو گاه و کلان فیر شیوه ای ایجاد گز
و نیزه از بدهیش تبود خود نیزه و مراجعت
می گفت که هایدگر گز پسرین و کن بر کنور، هو
چند ممکن است کل نگر با پیله اندیش نلیه
شوند مشروطیت و محدودیت منظر نظر آدمی
را بگرسزد به طلاق شکن تکبیله منظر نگاری
که از این مایه های فکری توجه ایست و از قادم
تفسیر فردیدی نیزه چنان جانی قدر دلایلی
است که نیزه از و هنگز آن پرده از رفاقت ها
و نگیرش های آن گونه مطلق نگزی های ذلتا
فلاتوفی بر می خاره که غایب معرفت بر ماحصلی
مقراق از زمین و زمان و محیط بر مالم و آدم
کلرن، فردیدگی نیزه که این را تند شاهدین
مدحاین بین موجز و در برگره روح فلسفه
بوده هنوز هنوز ناگزین محيط و محاط را خلط
کوچکند، نقد کلت این موقن خود تدبیه است
بوده است که پس از لو دیگر هیچ فلسفی که
همچون فردید پیشید در غرب پیشنهاد نماید
هرچند فلسفه ای این هایدگر با تاریخ هستی اش
محضه را چنان گوش به فرمان خود تدبیه است
که خالصه ام محیطی را پیدا کند بد که هر گونه
رشت پیش از بالغ انتقامی و تزییکه پیکره
پاره شده و میس موشک است به اوج فلک پرور از
گزده و در همان چا منزل کرده بناشد فردید خود
نیز به زبان خود تصریح می کرد که حق محیط بر
همه سوراخه ای این نیزی و حقیقی بود از چهاره
می افکند حکمت استینهایی صرفی است صرفا
ملزم به وحی و کشف مصلحت جلال باگذشت
از وجود صمیمی و ذاتی و وقتی، «قرم فراپیش

تاکه میان و می متنه با پاک حرکت چهشی به
همان گونه مرحله خود را گذشت شود که در
انقلاب اکثر روسیه مرحله تولید صنعتی گذشت
شد فعلاً در مقام گزارش تحلیلی به درستی
پایان گذاشت که این جهان فردی دارد که از نظرها
مسئله در سر نوعی دگر گوئی در موضوع است
که با اینکه از پایه ای ترین و مکرر ترین مولدهای
جهان فردی تلقی می کند و این مولدهای
جهان توجهی آخر از این باورانه کاره فردیده با
آن مراجعت اسراری خود به ظهور
میگیری که تفسیع معتقد می شود
مضحکتر این است که نیازی بر
بررسی داشته باشد فردی البته
ملحد نبود و حتی بناهه اول و
اسکارها، در دین داشت و با
حقیقت تبریزی می کرد معتقد
بود اما از طرف مبارزه میالیس
در عصر حاضر و نهاده هیچ وجود
به صورت انتدشت شنید که اسلام
اسلام از اغاز دینی اجتماعی
مندی و میالیس می داشت که بر آن
بر حق انسان عالیات اجتماعی و
حقیقی نوعی مردم‌خواهی و راهبیت
حقیقی قائلی از نهاده شد
گسته شده ایان منظر منجی می
پنده که با ظهور خود پوچان
خرنکاران روتستکران و موادران
دوکرانی و خوش انسان با
پوچی ها و بوزن تقویت ها و علاوه میانه با شمر
شللو و تساخ خلاصه هر کس را که مانند فردید
نمی اندیشه از هم تبعیت گفته اند و این اندیشه
جهان عالی برقرار کند و نداد مستبدگان
و مخصوصاً عالیاتی های ایانها را متناد
مقدوم قلت این است که هو گذشت موضع افریده
روشی و حدت بخش مجموعه فلکی اندیشه ای
را به هم می بردند هم از اینها و تو پیغام متوالی
را گزینی تبل او پیش از انقلابه تفسیری دیگر
را این مجموعه بیرون می کشید و حتی نیزه و
هایدگر را به نوعی دیگر را این مجموعه می پنداش
بنایه تفسیر ای از هایدگر در عصر غایب خد
دیانت همان قدر حیل خلاسته که اولینیم
اما این تفسیر بهجه فردید قبل از انقلاب بر مرگ
خدا ناگذیری کرد و تماشی نیزه که قطعه
معروف دیویته سرمه از کتاب سوم افلاطون
شامله ای نیزه از نوادر متوفی بود که فردید
خود با عنوانی چون «فرد خود تفسیر» یا «فرد
شور یا مسر» آن اغتر کلان ترجمه می کرد
ضمناً این قطعه هرگز خانه است بدایل
انقلاب نیزه این گونه تفسیر می شود همان
درست تفسیرهای علم منظر است^(۶)

انقلابیون قیاسیات می کنند این پرسش را بر
می انگیزد که نکند این خطاها گویی خود
نکنند نسبت به مرجع تغییریشان را که آن را با
نایابیون همچنان با مسائل متشبه می کند.
خیر مشدن به آنچه در حقیقت دوری نداشت
البته آنچه والر دیدن آنچه نزدیکی نکنند فراس
می کنند لیکن نکند این نوریست، لبر دور است
راخواه گردیدن شود بدلاً نهاده تعبیر هایز،
نه سلطان راخاندیستند؟ (۲)

حوالت تاریخی تایپیش از اتفاقات پر فریدت
کلیش همه تقاضوت های ایام هر منظمنی کی
یکسان می کرد تفاوت اینکه او می دیده
هر چیز خود را گذارد و منافیز گزیدگی بسته
بودند که فی المثل مارک سیستمی هکل
خواسته را مشمول تغییر مجازات می کرد
اين بالايدماني او كلامي خواند جراحت
ملرکس دست پرورد مکتب هکل استه هکل
ماخرين بود خود چنانچه ساخته که بدون رست
از آن دل اگاهی می سرتی شود مگر به اشکال
ظرفیتی چون خلقه بازی، جمع خنا و خرمد
نمایز قیاس و فوای خود چنانچه که به نام خدا
بل به نام خودنمای خوانده می شود و در پیش از ای
و غیر بازگشتم قریده روش متعارف را می فرینگی
خانه ساخته صالن هدایت را می فرینگی
می خواند و دین و ادب شکلی که باید از سیاست
و نهاد اجتماعی همراه می شده و بهمی خانه را بایگانه
دیگر شرکه را حقیقت دین می داشتند به همین
منظال لوشیدترین و روحانیون را که مرتبه علمی
پالایی هم داشتند نگوهش می کرد این نیز
بر واقع اینچه حوالات شکاری از بوداده اموی گفت
قبلاً سوک که تمایز نمی خودید ایندویی اسلامی
و چهل بیانی اسلامی از نکند فرد عبارتی
منطق به زبان منافیزی گزیده و غیرزده مضاف
بودند از همین نگاه مانا نزد گزیدگی نسلسته
به گزیدگی مستحسن نرویه امدادگر خدای
پس فرماده خواهیم شد گزیدگی مستحسن
عمل خود را گذشت فلسفی است که بدون گذشت
از آن نماز شد ما نتوان خود چنانچه در پولبر
ستوری حق و فیض حداخت.
لینک به نقل قولی که اوردیدم مراجعت
می کنم، فردید در عین حال که بیانست کسانی
را به نوع خلصی از مبارزه دینی توجه کند
از زبانش درمی بود و بهمی نهیم اینها را
امتنویزیزد و همه لذت دهنند می خواستند گویی
بزمیان حال می گویند لذت چه بنا به تقدیر و
مالک محسول بینایی نکنند فرید عبارتی اصلاً
نمی شود اعلیه طاقت و رتوس باز توس باشد و خود
سرای اطاعتی و رتوس است اما حالاً که شما
به لفظ شماری می دهدید که به نهم خدلت چه
لشکالی میزاد امن هم خودم درست نمی نامم
که چرا سخنرانی را به نام خدا شروع می کنند
مگر شما گوش نکردید که پیکار گفتند به نام
خودم... به هر صورت و نهند خودم از این به نام
خدنا گفتند گذشت عرض کردم در خلوت خدمت
می گیرید؟ (۳)

آیین ری بالغ است کاسلا دلخواه و شخصی
بیانسته آنچه ملء اخیر مأخذ است از یکی از
مشترکانی های فردید در تأثیر یون زمان شده
در مجموعه بر تئاترهایی تحت عنوان «در امدادی
به حکمت منوی» که ای کاش مدلوس سیاست
کنونی میزد و گرایانه ای ایزد چنگان مکتب
فریدید و پیش می کردند در همین ن برنده
می شویم که خوب دیگر، گفتم به نام خدا این
مسئل لغایه زبان است به اصطلاح لاتینی.
یعنی مرتبه دیگرانشان را گزیدم زمان حاضر
و در از خلاصه این (۴)، لینک نیز در نقل قول
پیاش نهی خواهیم که خداوند یکند یکنده این
بسیحان گله و لاهه اگر تعبیر شود بـ «الله»
درویق در پیوند نظر نکنند فردید پس از اتفاقیه
تفسیر در آن حد پیش این پیدا نموده است که

